

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران  
Tel: 00491635112025  
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان  
Tel: 00358 405758250  
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

# ایسکرا ۶۱۱

اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

چهارشنبه ها منتشر میشود

۳ اسفند ۱۳۹۰، ۲۲ فوریه ۲۰۱۲

سردبیر: عبدال گلپریان

## چرا؟ فعالین کارگری را دستگیر میکنند!



نسان نودینیان

عمومی از وضعیت کنونی و پتانسیل اجتماعی جنبش کارگری قابل ارزیابی است. نسق گیری از کارگران و در بند در صفحه ۴

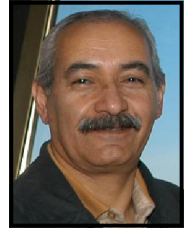
دستگیری مجدد شیت امانی و صديق کريمی و به اصطلاح پیگیری "احکامی" که "قول" لغو این احکام در سه سال گذشته از طرف رئیس قوه قضایی داده شده بود اقدامی پلیسی ساده امنیتی - اطلاعاتی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در سنندج نبود. دستگیریهایی اخیر بی گمان بر محور اوضاع سیاسی کنونی، موقعیت سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی و موقعیت ایزکتیو و فعال تر جنبش کارگری بویژه در بطن ایجاد شرایط تحمل ناپذیر فقر و فلاکت و گرانی سرسام آور مایحتاج روزانه و معیشتی مردم، نارضایتی

## "جمهوری انسانی" و "حکومت انسانی" مصاحبه ایسکرا با عبدال گلپریان

حزب و قدرت سیاسی بگیرید تا حزب و جامعه یا حتی عنوان نام کارگری اسم حزب در زمان تاسیس آن و تا این مورد اخیر. این سنت حزب ماست که کفر بگوید این مخالفت و مقاومتها پیشینه قدیمی تری دارد که وارد آن نمی شوم شعار جمهوری انسانی و حکومت انسانی تئوری نیست تا در

در صفحه ۲

چپ با تشر به آن برخورد می کنند. یا برای مثال برآفتگی جریاناتی که خود را مارکسیست می دانند و در مورد طرح این شعار و ربط آن با رویدادهای جامعه ایران، آنرا عدول از مارکسیسم می پندارند پاسخ شما به این گونه مواضع و دیدگاهها چیست؟  
عبدال گلپریان: حزب کمونیست کارگری زیاد کفر گفته است. از



ایسکرا: وقتیکه بحث مربوط به شعار جمهوری انسانی و حکومت انسانی مطرح شد طیفی از چپ آنرا مغایر با تئوری مارکسیستی قلمداد کردند. هنوز هم در میان بقایای این

## دستگیری دهها نفر از اعضای گروه کوهنوردی توسط سرکوبگران رژیم در سنندج

نهادهای رژیم در سنندج با تجاوز آشکار به ابتدایی ترین امور ورزشی و سرگرمی جوانان حتی تاب تحمل تجمع یک گروه کوهنورد را ندارد. پرونده سازی و محاکمه این گروه توسط رژیم باید توسط مردم مبارز و آزادیخواه سنندج و دیگر

در صفحه ۲

بود امروز شنبه ۲۹ دیماه آنها را دادگاهی کند اما این دادگاه برگزار نشد و برای دستگیرشدگان پرونده تشکیل دادند و قاضی دادگاه نیزحکم تمدید بازداشت را صادر کرده است. بدنبال دستگیری کوهنوردان گروه چهل چشمه، خانواده های آنان دست به تجمع اعتراضی برای آزادی عزیزانشان زده

بنا به خبر دریافتی از سنندج، ماموران رژیم اسلامی روز جمعه ۲۸ بهمن ماه به روستای حسن آباد در حومه سنندج هجوم برده و نزدیک به ۳۰ نفر از اعضای زن و مرد گروه کوهنوردی "چل چمه" (چهل چشمه) که در نزدیک این روستا تجمع کرده بودند را دستگیر می کنند. بنا به این خبر دادگاه رژیم در سنندج قرار

## فروشنده در کنار خیابان

دارند آذوقه بعداز عید را میخرند. آنها که نتوانند میگویند بر پدر خمینی لعنت واحدی ن ژاد رامیگویند

حداقل چند ماه یارانه داد خدا پدرش را بیامرزد اینها کسانی هستند که با پول یارانه زندگی بهتری داشتند از ترس کرایه ماشین وایاب وذهاب رفت وآمد ازخانه تکان نمیخورند. درصدی از مردم هم سوال میکنند ومیگن راست میگن که قراره شورش گرسنگان توری ایران برپا بشه؟. ما هم باید آماده بشیم. اینها دارندخودشون را آماده میکنند که اگر اتفاقی افتاد هجوم ببرند به سوپرمارکت ها و با حالت شوخی میگن: باید تا میتونیم برنج غارت کنیم. آنقدرجدیدا

در صفحه ۴

درصدی از مردم هستند که برای قیمت کردن میان. مثلامیپرسند خانم چنده؟ میگم چی چنده؟ میگه شلوار میگم خانم شلوار نوزادی با ساین جنابعالی مگه توی يك قيمته که اینجوری میپرسی؟. باور کنید که کمی مکث میکنند ومی گویند آها ..... بعد رد میشه میره. دزدی توی اینکار زیاد شده باید دوتا چشم داری ۱۰تا هم قرض کنی تا جنسهایت را نندزدند. خانمی آمده بود عینک خود را گرو میگذاشت تا شلوار برای پسرش برود. هرچی گفتم برو پول نقد بیار باهات قیمت خرید خودم حساب میکنم رویش سود نمیکشم. واو فقط التماس میکرد. چهره اش مشخص بود اعتیاد دارد. جدیدا شایع شده در سال جدید قیمتها بسیار زیاد بالا میرود ومردم

زندگی نامه من (بخش سوم) / سهیلا شریفی	صفحه ۵
منیژه صادقی فعال کارگری و حقوق زنان از زندان سنندج آزاد شد	صفحه ۴
گزارش کوتاهی از کارخانه مواد شوینده اشک در سنندج	صفحه ۶
چهار انگشت دست یک کارگر مرغداری حین کار قطع شد	صفحه ۶
رضا شهابی به جای مرخصی پزشکی از بیمارستان به زندان اوین انتقال یافت	صفحه ۶
خزعبلات خطیب نماز جمعه / امیر نوآواز	صفحه ۶

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## از صفحه ۱ دستگیری دهها نفر از ...



کارگری و دهها تجربه دیگر از این نوع، سالهاست به الگویی از شیوه مبارزه موثر مردم سندانج تبدیل شده است. اینبار نیز باید وسیعاً به میدان آمد و با برپایی تجمعات گسترده و اعتراضی خود، خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط اعضای گروه کوهنوردی چهل چشمه، کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی شد.

سرنگون باد رژیم  
جمهوری اسلامی

کمیته کردستان  
حزب کمونیست کارگری ایران  
۲۹ بهمن ۹۰  
۱۸ فوریه ۲۰۱۲

مورد نظر و پیش روی ما و به اعتبار جامعه ای که زندگی ۹۹ درصد مردم زیر دست و پای حاکمیت سرمایه له شده است. جمهوری انسانی حکومتی برای رهایی کل جامعه است. برای این چپ که سنگ طبقه کارگر را به سینه می زند باید بگویم که طبقه کارگر برایش طبقه ای اجتماعی نیست چرا که طبقه کارگر ربطی به اجتماع ندارد و کلمه اجتماع برایش همان وزن و بار همه با هم را در بر دارد. طبقه کارگر برای این چپ یعنی صنف، یعنی تعداد معینی کارگر زیر سقف کارخانه ای شبیه به گتو. طبقه کارگر در دیدگاه این چپ بطور مکانیکی در بسته ای پیچیده شده است. توده میلیونی مردمی که زندگی تباها شده و حتی از آن دستمزدی هم که ماهها به کارگر درون کارخانه پرداخت نمیشود بی بهره است و زیر خط گرسنگی بسر می برد از نظر این چپ خورده بورژواها و اقشار غیر کارگری

شهرها پاسخ محکم و دندان شکنی بگیرد. نباید گذاشت جوانان کوهنورد دستگیر شده در بازداشت بمانند. ما خانواده ها و بستگان و همه مردم شهر می توانیم و باید دست به وسیعترین اعتراض علیه این عمل ضد انسانی اوباشان رژیم بزنیم.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری این عمل سرکوبگرانه رژیم را محکوم می کند و از همه مردم در سندانج می خواهد که برای آزادی این گروه در مقابل دادگاه و بازداشتگاه دستگیرشدگان دست به تجمع اعتراضی بزنند. تجربه تجمع اعتراضی مردم و تشکلهای کارگری برای آزادی فعالین

حکومت انسانی یعنی همان انقلاب کارگری برای تحقق سوسیالیسم بروایت امروز. و انقلاب انسانی برای حکومت انسانی بنوعی ترجمان همان افق و انقلاب سوسیالیستی برای حکومت کارگری در همین امروز و در خیابانهاست. در یک جمله باید گفت که شعار جمهوری انسانی برای حکومت انسانی از این زاویه نقش پاک کردن آن شیشه مات و غبار آلودی را دارد که ۷۰ سال با گرد و غبار سوسیالیسم بورژوازی طبقات دیگر تیره و تار شده بود و هنوز بر بخشی از جامعه سایه افکنده است کنار بزند. گرایش و درک چپ سنتی مدهوش در تاریخ سوسیالیسم بورژوازی ترجمان مادی و پراتیکی آن را در اوضاع سیاسی و انقلابی امروز نمی تواند دریابد مشکل از خودش است که اسیر شده و توان رهایی از آن سنت بورژوازی را ندارد. جنبه دیگر جمهوری انسانی و انقلاب انسانی برای حکومت انسانی یعنی انقلاب و حکومت انسانی

پایه ای نیازی به گفتن و دست نشان کردن نداشت به این خاطر که آن ایام هنوز آوار کمونیسم بورژوازی بر سر کمونیسم مارکس و انقلاب اکتبر به رهبری لنین فرو نریخته بود، برای اینکه در دوران مارکس که هنوز خود زنده بود، پاسخ تحولات پیش رو را با کاپیتال و دنیایی مقاله و دستنوشته داده بود، برای اینکه در آن تاریخ هنوز بورژوازی برای عقب راندن نظام و مناسبات کهنه فئودالی از نظر تاریخی مترقی محسوب میشد و نیازی به این نداشت که لباس کمونیسم و مارکسیسم را برای فریب توده ها و کشیدن شیره جان تولید کنندگان و کل جامعه بر تن کند و بلاخره برای اینکه متعاقب آن و بعد از انقلاب اکتبر، بورژوا ناسیونالیستهای روسیه با طرح اقتصادی مدل سرمایه داری دولتی هنوز انقلاب اکتبر را شکست نداده بودند، انقلاب اکتبر که نقطه عطف تاریخی بسیار مهمی نه تنها در روسیه بلکه در تاریخ زندگی بشر در صد سال قبل بود، هنوز گنداب سرمایه داری دولتی تحت نام کمونیسم بر آن حاکم نشده بود. بیش از ۷۰ سال طول کشید و در تمام این مدت با نام کمونیسم، سرمایه داری دولتی را به طبقه کارگر و میلیونها انسان قالب کردند. بلحاظ تبلیغی و حتی بیرون از مرزهای روسیه، بورژوازی جهانی هم با تمام توانش کوشید تا مدل اقتصادی و رویانی فکری این مدل را با نام سوسیالیسم و کمونیسم به افکار عمومی بقبولاند.

شعار جمهوری انسانی و حکومت انسانی در تمایز با تجربه سوسیالیسم بورژوازی عملاً می خواهد گرد و غبار سوسیالیسم تائونونی بلوک شرق را که احزاب و نیروهای تائونونی اش بویژه در ایران همچنان تحت تاثیر افق آن قرار داشته و دارند کنار بزند. چپ بی ربط به جامعه و انسان، با همان تصویر سنتی برگرفته از اردوگاه سوسیالیسم با سوخت و ساز خود مانع از شفافیت اهداف سوسیالیستی، کمونیستی و کارگری و تئوری و پراتیک مارکس و لنین است. شیشه مات و غبار آلود تاریخ سوسیالیسم بورژوازی مدل شوروی سابق بینایی بر حقیقت را برای چنین چپی سد کرده است به این خاطر نمی تواند دریابد که جمهوری انسانی و

قابل هضم نیست. طبقه کارگر، انسان و بشر برایش محلی از اعراب ندارد. این سنت در درون همین "چپ"، حتی طبقه کارگر بطور مکانیکی و خارج از فعل و انفعالات مادی و اجتماعی برایش قابل فهم است. گویا طبقه کارگر در یک بسته جداگانه پیچیده شده و در گوشه ای مجزا از طبقات و اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است. این درک و این تصویر بشدت مکانیکی، دلبخواهی و ذهنی است. اگر بخواهم خلاصه کنم باید بگویم جمهوری انسانی تبلور و انعکاسی از سوسیالیسم خواهی جامعه و منطق با خواست و مطالباتش است. رفاه، امنیت، عدالت، آزادی، حرمت و کرامت آنچههایی هستند که شایسته بشر و انسان امروز است. اگر قبول داریم که این مطالبات باید در جامعه متحقق شود بنا بر این جمهوری انسانی حکومتی برای پاسخ به این آرزوها است.

**ایسکرا:** شما به جنبه های مربوط به بروز این شعار بر بستر تحولات اجتماعی در جامعه ایران اشاره کردید، چه تفاوتی با سوسیالیسم به معنای تائونونی آن دارد؟ و یا مخالفتی که به این شعار هست و آنرا همه با هم می نامند یعنی تمام اقشار جامعه از هر قشر و طبقه ای و کم رنگ شدن موقعیت طبقه کارگر را از آن نتیجه می گیرند. در این مورد چه پاسخی دارید؟

**عبدل کلیربان:** جمهوری انسانی تفاوتی با حکومت سوسیالیستی به مفهوم عام کلاسیک آن در آثار مارکس و لنین ندارد و همان است تازگی و ویژگی آن در دادن پاسخ روشن به تحولات اجتماعی در جامعه امروز ایران است. اما در تقابل با سوسیالیسم اروگاهی بلوک شرق سابق است و به همین خاطر است که ما با مقاومت چپی که زاده سوسیالیسم بورژوازی و غیر کارگری است رو برو هستیم. در دوران مارکس و در مقطع انقلاب اکتبر کمونیسم خود به تنهایی مفهومی اجتماعی، کارگری و انسانی برای رهایی جامعه داشت و برای گفتن سوسیالیسم یا کمونیسم نیازی به ردیف کردن صفاتی که در آن نهفته است نبود. اما چرا این همه صفات

مغایرت با اصول مارکسیستی قرار بگیرد. صرفاً یک شعار هم نیست همانگونه که جمهوری سوسیالیستی و حکومت کارگری شعارهای صرفی نبوده و نیستند. بلکه گویای خصلت مادی و عینی تغیر و تحولات اجتماعی و انقلابی امروز در جامعه ایران است که روند این تحولات آنرا روی میز ما گذاشت. ضرورت طرح چنین شعاری از دل اتفاقات اجتماعی در می آید نه از درون کتابها و دادن تئوری. وجه مشخصه "انسانی" سوسیالیسم هم از نظر اصول مارکسیستی و هم از نظر تحولات اجتماعی هر دو، برای این چپ غریب، نا آشنا و غیر قابل درک است. حتی با همان کلمه "بشری" هم مشکل دارد و هنوز مفهوم واقعی و زمینی "انسان" و "بشر" برایش حل نشده باقی مانده است. مسئله تنها به این ختم نمی شود بلکه درک و نگاه این چپ از کارگر، از انسان، از بشر از قدرت سیاسی از حکومت انسانی و الا آخر، درک و نگاهی یخ زده و غیر قابل دست کاری است.

می گویند "بیان اصطلاح "انسان" ابداع پوپولیستها است". یا "کلمه "بشر" جزو فرهنگ لغت بورژوازی است". یا اینکه عبارت انقلاب اجتماعی زیادی دنباله روانه است طبقاتی نیست چون وقتی می گویند اجتماعی همه اقشار جامعه را مد نظر دارد. به اینها باید گفت این دیگر تقصیر ما نیست. بلکه درد و مشکل چپی است که نمی تواند و قادر نیست خود را به روند اتفاقات اجتماعی هر روزه در خیابان مرتبط کند و به لحاظ نظری و تئوریک نیز مارکسیسم برایش در انجماد کامل قرار گرفته است و مادام که اینطور است، تحولات اجتماعی و انقلابی امروز را هم نباید درش دخل و تصرف کرد. برای این چپ دیالکتیک تاریخ، پدیده ای مطلق است نه متغیر. این مشکل چپی است که داعیه مارکسیست بودن دارد اما یخ بسته است.

"جمهوری انسانی برای حکومت انسانی" و انقلاب انسانی توضیح دهنده "اساس سوسیالیسم انسان است" و بیان کننده مفهوم سیاسی، اجتماعی و پراتیکی خواستگاہا و آرمانهای انسانی است. برای چپ سنتی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر

ماند.

**ایسکرا:** بارها این سؤال مطرح می شود که شما می گویند شعار انقلاب انسانی برای حکومت انسانی بنوعی ترجمان همان جمهوری سوسیالیستی و حکومت کارگری است چرا همین را بکار نمی برید؟ چه پاسخی برای این سؤال دارید؟

**عبد گلپریان:** حزب بلحاظ نظری و تئوریک گنجینه ای از آثار و دستاوردهای عظیمی را برای انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و برای رهایی کل جامعه از قید و بند سیستم سرمایه داری با خود دارد. قبلتر هم اشاره کردم این شعار از این منظر نیز دارد. خلاء ناشی از آوار سوسیالیسم بورژوازی را هم پر می کند. اما حکمت کل این مسئله در توضیح آن در همین است که حزبی بیاید و بگوید سوسیالیسم خواهی من بعنوان حزب کمونیست کارگری، محکم و قوی سر جای خود دارد پراتیک میکند و در کنار آن نیز می کوشد تا هم به تغییر و تحولات اجتماعی و حی و حاضر جواب دهد و هم اینکه روایت های دروغین طبقات دیگر را که تاریخا بر سر کمونیسم، مارکس و کارگر شیره مالیده است با زبان جمهوری انسانی برای حکومت انسانی به جامعه توضیح دهد و شائبه های تولید شده و متاثر از افق و افکار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی طبقه حاکم در بلوک شرق سابق و کل تبلیغات بورژوازی جهانی را از آن بزداید. انسانی نامیدن جمهوری سوسیالیستی عین سوسیالیسم مارکس است. "اساس سوسیالیسم انسان و باز گرداندن اختیار به انسان است." اگر کسانی با شعار جمهوری انسانی برای حکومت انسانی مشکل دارند، در وهله اول با اساس سوسیالیسم انسان است مشکل دارند. در دنیای واقعی هم نقدی بر آن تفکرات آلوده به سوسیالیسم بورژوازی و غیر کارگری بازمانده از بلوک اردوگاهی سابق شرق است.

**ایسکرا:** با توجه به نکاتی که اشاره کردید ما کماکان شاهد مقاومت این چپ در برابر هر موضوع و هر پدیده تازه ای بویژه در اوضاع بشدت متحول دنیای امروز و ایران هستیم. ریشه این مقاومت از جانب این چپ را در چه چیزی می توان توضیح داد؟

**عبد گلپریان:** سنت این چپ

## سوسیالیسم راه نجات ما است!

۳۱ سال است از زندگی ما گذشته اند. اقلیتی مفتخور میلیاردر شده اند و اکثریت کارگر و زحمتکش سفره هایشان تماما خالی شده است. سالها استثمارمان کرده اند و هر وقت نخواسته اند ما را به خیابان رها کرده اند. ثروت های مملکت را قشر کوچکی بالا کشیده اند و ما را از هست و نیست ساقط کرده اند. سپاه و بسیج و اطلاعات و نیروی انتظامی و مسلح درست کرده اند و هر وقت اعتراض کرده ایم آنها را به جان ما انداخته اند. دادگاه و زندان ساخته اند و ما را به جرم اعتصاب و اعتراض، به زندان و شلاق و جریمه های سنگین محکوم کرده اند. گله آخوند تربیت کرده اند که خرافه رواج بدهند تا ما به همین زندگی جهنمی رضایت بدهیم. رسانه هایشان مدام دروغ میگویند و وعده های توخالی میدهند. سعی میکنند مردم را از کمونیسم و کمونیست ها بترسانند تا سرمایه داری را حفظ کنند و ثروت خود را افزایش دهند. گولشان را نخوریم، اراجیف شان را باور نکنیم. تا سرمایه داری و دولت سرمایه داران سر کار است، سهم ما از زندگی همین است. راهی جز سوسیالیسم برای پایان دادن به سرمایه داری و فقر و نابرابری و بیکاری و زندان و شلاق و شکنجه نداریم. یا سرمایه داری و حکومت دزدان اسلامی یا سوسیالیسم و رفاه و آزادی.

**مرگ بر سرمایه داری و دولت دزد سرمایه داران!  
زنده باد سوسیالیسم!  
زنده باد حزب کمونیست کارگری!**

کمترین واکنش نسبت به آن است بلکه درست در مقابل آن می ایستد. به همین سیاق، درک انسانی از انقلاب انسانی و از جمهوری انسانی برای این چپ به همین اندازه سخت و غیر قابل هضم است. از این بگزیم که مارکس، لنین و حکمت چقدر در مورد عبارت انسانی گفته و نوشته اند. تا جاییکه به آثار تئوریک-نظری، نقش و جایگاه این شخصیتها در پرداختن به امر سوسیالیسم و ربط مستقیم آن به انسان، انقلاب کارگری، انقلاب کمونیستی، انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و غیره بر می گردد، همه اینها معنایی جز رهایی کل جامعه از قید و بند مناسبات ظالمانه و استثمارگرانه سرمایه نداشته است. چیزی که چپ سنت دار علاقه دارد تنها از این عبارات و کلمات به تکرار طوطی وار آن بسنده کند. این چپ را باید به حال خود گذاشت. روند تحولات انقلابی و اجتماعی که بسرعت برق دارد عبور می کند، این سنتها را بشدت حاشیه ای خواهد کرد

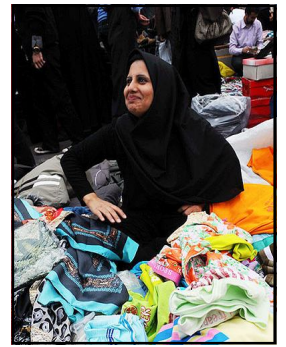
هم اکنون نیز از خود جان سختی نشان می دهد. این جان سختی ناشی از رسوخ همین باور در افکار، آرا و پراتیک آن نهفته است. مشکل این چپ این نیست گویا مسئله را درک نمی کند یا لچ کرده و نمی خواهد درک کند. مشکل اساسی این است که بند ناف این نوع درک و تفکر همچنان به سنتهای چپی که با آن سنت زاده شده وصل است. قدمت ۷۰ سال از خوراندن آن مدل اقتصادی، فکری و حتی فلسفی آن تحت نام کمونیسم و مارکس، این چپ را به فرقه تبدیل کرده است. در صحبت های این چپ همیشه ما شاهد این درک و تفکر هستیم که مثلاً می گوید: "مارکس این را نگفته است، لنین آن را نگفته و این را گفته و..." می خواهیم بگوییم که چنین چپی مارکس و لنین را به رهبران مذهبی تبدیل کرده است و بنابراین این استنتاجات پرائیکی که از عالم این چپ استخراج می شود چیزی بجز انفعال، عدم دخالت و عدم حضور در سیر تحولات اجتماعی و غیره نیست. و نه تنها در مقابل تغییر و تحولات جدید دنیای امروز فاقد

۲۰ فوریه ۲۰۱۲

**زنده باد انقلاب انسانی  
برای حکومت انسانی**

## فروشنده‌گی در...

صفحه ۱



گرفتنی ام زیاد شده که نمیدانم چکار کنم مثل اسب به دنبال پول میومم تا مشکلاتم را حل کنم. یک نفر زن تنها هستم ولی برای خرجی ام با مشکل روبرو هستم وای به حال مردمی که از کار اخراج شده اند و به دنبال کار میگردند. به شغل فروشنده‌گی درصد بسیار زیادی از مردم رو آورده اند و دست فروش زیاد شده یعنی آنقدر فروشنده زیاد شده که مجبوری با سود مثلا ۱۰۰۰ تومان جنس را بدی بیه نکتی یک وقت اونی که بالاتر ایستاده ارزوتر بده. جدیداً هم هفته گذشته خانمی به من گفت تو که شلوار لی هایت جنسش خوبه پس چرا اون آقا میگه از اون خانمه نخرید خیلی کیفیت پایین هست شلوارهاش. گفتم اون نظر لطفشه تو از هرجا که دلت میخواد بخر. او سعی میکنه با این حرفها بیشتر کاسبی کنه تا پول بیشتری برای زن و بچه اش بیره. مردم با گرانی که

شده، با یک اژدهای هفت سر دارند دست و پنجه نرم میکنند به امید اینکه شاید شورشی انجام بشه و اونها نجات پیدا کنند درصدی از این مردمی که فقط بلدند بگن الیلم ذلیل و حاضر نیستند هیچ حرکتی بکنند. منتظر حرکتی در جامعه هستند تا هجوم به بانک ها و سوپرمارکتها ببرند. جدیداً کتاب ایدئولوژی آلمانی را میخوانم و کلی سوال دارم به هر حال سعی میکنم مشکلم را حل کنم

باخانمی در همسایگی ام آشنا شدم که شاغل است. همان روز اول باهم صمیمی شدیم یک هفته بعد به من گفت چیزی بهت میگم به کسی نگو. گفتم چطور؟ گفت اگر کسی را سراغ داری برای من پول خرج کنه همه جوره باهاش هستم فقط برام پول خرج کنه. گفتم مگه از شغلی که داری پول در نیساری؟ گفت ای بابا نمیره تازه دختر دانشجو دارم و اون ذلیل مرده هم فقط بلده نشسته بشه (منظورش شوهرش بود که اعتیاد داشت) میگفت پسر کمپشن برای زمستون نداره. تن فروشی به سرعت آمارش داره بالا میره... فقر مالی، فقر فرهنگی به دنبال خودش داره و مکملش هم فحشا است که بدجوری شایع شده..... سارا

## منیژه صادقی فعال کارگری و حقوق زنان از زندان سنندج آزاد شد



بنا به خبر دریافتی روز سه شنبه ۲ اسفند ماه منیژه صادقی فعال کارگری و فعال حقوق زنان با سپری کردن سه ماه و یک روز از حکمی که به وی داده شده بود از زندان سنندج آزاد شد.

منیژه صادقی قبل از گرفتن حکم زندان یکبار دستگیر شده بود و بنا به اعتراضی که به پرونده او شده بود بازداشت او معلق ماند اما

از صفحه ۱

## چرا؟ فعالین کارگری...

اعدامها، شلاقها، سرکوب و امنیتی کردن محیط کار و کارخانه ها، زندان و دستگیری کارگران کلیدهای یک رمز و نشانه های تقابل و رویارویی در یک مصادف اجتماعی را بدست ما میدهند.

اما سوال این است که آیا دستگیری ای اخیر، زندانی کردن شیث امانی و صدیق کریمی خواهد توانست نیروی عظیم و خشمگین طبقه کارگر ایران را مرعوب و منکوب کند؟

خوشبینی، تمکین و یا مقاومت، ایستادگی و سازماندهی اعتراضات وسیع به منظور آزادی کارگران دستگیر شده و بویژه آزادی شیث امانی و صدیق کریمی به اقدامات عاجل، فکر شده و جلب حمایت کارگران و مردم شهر سنندج و فعالین جنبش کارگری بستگی دارد. در اواخر دیمه امسال در نتیجه دو هفته مبارزه پر شور در شهر سنندج و برپایی تجمعات اعتراضی هر روزه در مقابل ستاد خبری اطلاعات جمهوری اسلامی در این شهر و نیز نتیجه جمع آوری طومارهای اعتراضی در میان کارگران و حمایت از کارگران زندانی مظفر صالح نیا و شریف ساعد پناه آزاد شدند. این موفقیت بطور واقعی برای آزادی تمامی کارگران زندانی و زندانبانان سیاسی در برابر جامعه راه نشان میدهد. در ادامه این شکل از مبارزات است که میتوان شیث امانی و دیگر کارگران زندانی را نیز از چنگ جنایتکاران جمهوری اسلامی رها کرد.

فوریه ۲۰۱۲

۲۰ بهمن ۹۰

در دل حاکمیت سیاه و کشتارهای سیاسی خرداد شصت، قتل عام زندانبانان، ملیتاریزم نظامی کردستان و حمله به دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی با سلب کامل آزادی های سیاسی و سيطرة سیاه نظام اسلامی در شهرها، جنبش کارگری با برپایی وسیع و توده ای مراسمهای اول ماه مه از سالهای ۱۳۶۴ بعد ابراز وجود علنی و قدرتمند خود را در شهرهای کردستان بویژه سنندج، مهاباد و سقز را به نمایش میگذارد. افق سیاسی و روحیه اعتماد به جنبش کارگری و مبارزه در مقابل هارترین رژیم سرکوبگر را به جامعه نوید میدهد.

در سطح مشخص تری دستگیری های اخیر بویژه زندانی کردن شیث امانی و صدیق کریمی یک هشدار از پیشی و یک نسق گیری از نیروئی است که در شرایط آشفته رژیم اسلامی و در دل بحران لاعلاج اقتصادی و سیاسی، و بر بستر اعتراضات وسیع و لاینقطع کارگران به بیکار سازینها و عدم پرداخت حقوق معوقه و تقابل با یورش رژیم به هر نوع تشکل کارگری، میتواند در اول مه پیش رو، در سازماندهی و هدایت طبقاتی، مطالبات و خواسته های اعتراضی کارگران و مزدبگیران جامعه نقطه امید واقعی برای خروج از اوضاع فلاکت بار ناشی از سلطه رژیم

کردن فعالین کارگری با کدام تناسب قوای طبقاتی دولت و سرمایه داران انجام میشود. قاعدتا این ها سوالهایی پایه ای تر و دل مشغولیهای سیاسی تری در میان بخش اعظم جنبش کارگری، فعالین و رهبران چند دهه گذشته این جنبش و نسل جوان تر از رهبری و سخنگوییان است.

نسق گیری و زهر چشم گرفتن از کارگران و رهبران آنها سابقه طولانی در سه دهه حاکمیت نظام ضد انسانی وضد کارگر جمهوری اسلامی و دولت بعنوان حافظ منافع طبقه سرمایه داران دارد. جمال چراغ ویسی از فعالین، سخنران و رهبران سازمانده جنبش اول ماه مه را دستگیر و با وجود شکنجه و فشارهای روحی این کارگر انقلابی و مبارز را اعدام کردند.

محمود صالحی و ده ها نفر از فعالین کارگری را سالها زندانی کرده اند.

حکم ۱۰ ضربه شلاق برای سه نفر از کارگران: صدیق امجدی، حبیبالله کلکانی و فارس گویلیان اجرا شد.

در چند سال گذشته کارگران اتوبوسرانی تهران مورد هجوم و شیبخون نیروهای اوباش سپاه و اطلاعات قرار گرفته و بشکل سیستماتیک رهبران و سخنگوهای آنها در زندانهای دراز مدت هستند.

هزاران مورد از نظامی امنیتی کردن محیط های کار و کارخانه ها به منظور سرکوب اعتصابات و اعتراضات کارگری بخش اصلی و روتین از سرکوب جنبش کارگری است.

هم اکنون تعداد زیادی از فعالین کارگری در زندان بسر میبرند: صدیق کریمی، علیرضا اخوان، محمد جراحی، شاهرخ زمانی، شیث امانی، مهدی شانددیز، رضا شهابی، علی نجاتی، ابراهیم مددی، بهنام ابراهیم زاده، و...

اما تمام مساله این است که این





## زندگی نامه من (بخش سوم)

اوائل فکر می کردیم چیزی نمی بیند و ادا و اطوار در می آوردیم و می خندیدیم. اما بزودی فهمیدیم که هیچ حرکتی از چشم او دور نمی ماند. او حتی متوجه بیرون افتادن حلقه ای از موی دخترها میشد و زیر لبی تذکر می داد که حجابمان را رعایت کنیم. من که متوجه شده بودم جناب ملا خیلی کم سواد است، او را با سوالهای عجیب و غریبم کلافه میکردم. اطلاعات زیادی در مورد اسلام داشتم و قرآن را بلد بودم و او که از عهده بحث کردن با من بر نمی آمد، سعی می کرد با نصیحت مرا براه راست هدایت کند. در نتیجه تقریباً هر هفته ده دقیقه آخر کلاس را به این کار خیر اختصاص میداد. بچه ها میگفتند سهیلا وقتشه که بری پائین کلاس و نصیحتهای معشوق دلباخته ات را گوش کنی. من کنار میز می ایستادم و او هم درحالی که مینشست و سرش را پائین می انداخت اندر فواید حجاب صحبت می کرد و وظایف و جایگاه زنان مسلمان را به من یاد آور میشد. من هم از بالای سر او با اشاره دوستانم را سرگرم می کردم. گاهی وقتها وسط موعظه های آقای ملا ناگهان کلاس از خنده منفجر میشد و او هم که مطمئن بود خنده ها زیر سر من است سرش را بلند می کرد و نگاهی سرزنش بار به من می انداخت و مرا آزاد می کرد که بروم. و باز هفته بعد این ماجرا تکرار میشد.

ناظم مدرسه هم با من لجاجت افتاده بود و حق و ناحق سرم داد می زد و تهدید به اخراج از مدرسه می کرد. "خانم شریفی این گیسوها را بکن زیر مقنعه وگرنه خودم با قیچی آنها می برم." "خانم شریفی دیروز ساعت چهار در خیابان چکار می کردید؟ مگه هزار بار نگفته ام که بعد از مدرسه باید یکسر برگردید خانه؟" یکبار واقعا میخواست اخراج کند و اگر اصرار معلم ادیبام نبود اینکار را می کرد. ماجرا از اینقرار بود که من صبحها با سیما یکی از همکلاسیهایم مدرسه می رفتم و او که در واقع بزور خانواده اش را راضی کرده بود که بگذارد مدرسه برود، معمولاً

مجبور بود صبحها صبحانه خانواده را بدهد، ظرفها را جمع کند، بشورد، مرتب کند و بعد مدرسه برود. من بیشتر روزها منتظرش می ماندم که او تنها نباشد. دلم برایش میسوخت و وظیفه خودم می دانستم بعنوان دوست او را همراهی کنم. معمولاً تمام راه را میدویدیم و همیشه دیر می رسیدیم. آنروز برف شدیدی باریده بود و من که بیشتر از معمول پشت در منتظر دوستم ایستاده بودم (او حتی اجازه نداشت مرا داخل خانه ببرد) حسابی یخ کرده بودم و نای راه رفتن نداشتم. طبق معمول دیر رسیدیم و خانم ناظم اجازه نداد سر کلاس برویم. "این دفعه دیگر اجازه نخواهم داد پایتان به کلاس بخورد. شماها فقط لایق ظرف شستن و جارو کردن هستید." من واقعا عصبانی بودم. از همه دنیا عصبانی بودم. بنظر همه چیز بدجوری ناعادلانه و بیرحم می آمد. نتوانستم خودم را کنترل کنم و با عصبانیت از او پرسیدم، چرا قبل از اینکه بیخودی داد و بیداد کند دلیل دیر آمدنمان را نمی پرسد؟ این حرف مثل اینکه خیلی به او برخورد. خون به صورتش دوید و عضلات صورتش شروع به لرزیدن کرد. ناگهان موهای مرا گرفت و با تمام قوا مرا از پله ها پایین انداخت. اصلاً انتظار این حرکت را از او که حامله بود و شکمش حسابی گنده بود نداشتیم و غافلگیر شدم و توی برفها افتادم. او را می دیدم که دستهایش را تکان میداد و داد می زد اما چیزی نمی شنیدم. سرم گیج میرفت و درد شدیدی در ساق پایم احساس میکردم. بزور خودم را بلند کردم و سرپا ایستادم. خانم ناظم سیما را سرکلاس فرستاد. "می دونم همه اش زیر سر این زبون دراز است و تو تقصیری نداری" در مقابل چشمان ناباور من سیما بدون هیچ حرفی سرش را پایین انداخت و رفت. حتی نگاهی هم به من نکرد. ناظم هم رفت دفتر که بقول خودش پرونده مرا پیدا کند.

من تنها در حیاط مدرسه مانده بودم. سرد بود، درد داشتم و شدیداً احساس تنهایی و بی پناهی می کردم. دلم می خواست گریه کنم و داد بزنم. دلم بحال خودم می سوخت که اینقدر ساده بودم و آینده خودم را بخاطر دوستی فدا کرده بودم که حتی حاضر نشد برگردد و نیم نگاهی به من بکند. احساس می کردم همه رویاهایم دود شده و در برابر چشمانم ناپدید شده اند. نمی دانستم چکار باید بکنم. مدت زیادی در این حال نمانده بودم که دیدم همه همکلاسیهایم همراه با معلم ادیباتمان بیرون آمدند و مرا دوره کردند. خانم وکیلی معلم ادیبات مرا خیلی دوست داشت و آنقدر سر کلاس از من تعریف می کرد که من خجالت می کشیدم و همکلاسیهایم حوصله اشان سر می رفت. بنظر او من ستاره آن مدرسه بودم، آینده ای درخشان در انتظارم بود و حیف بود که کسی دیگر این را درک نمی کرد. همیشه از من می خواست انشاهایم را برای کلاس بخوانم و گاهی وقتها یواشکی از من میخواست در انشا نوشتن بیشتر دقت کنم و چیزهای سیاسی قاطی آن نکنم چون ممکن بود اگر کسی دیگر آنرا ببیند برایم مشکل درست شود. از شانس خوب من آنروز صبح کلاس ادیبات بود و ما امتحان ثلث دوم داشتیم. سیما رفته بود سر کلاس ماجرا را برای خانم وکیلی و دیگران تعریف کرده بود. او هم کلاس را تعطیل کرده بود. "من بدون شریفی امتحان نمی گیرم." اینرا گفت و رفت بطرف دفتر مدرسه. ناگهان احساس شادی و گرما کردم و تمام افکار نا امید کننده نیم فانیه قبل رخت بر بست و من خوشحال منتظر شدم تا خانم وکیلی از اتاق دفتر خارج شد و در حالی که تمام صورتش بر افروخته بود به ما گفت برگردیم سر کلاس. همه و من جمله من. فکر می کنم هیچوقت درست حسابی از او تشکر نکردم. اما هیچوقت او را فراموش نمی کنم.

در خانه وضع از این بهتر نبود. پدرم را که حاضر نبود به شورای روحانیت شهر ملحق شود و در مسجد بر علییه "گروهکهای ضدانقلاب" سخنرانی کند، دستگیر کرده و جانی در قلم زندانی کردند. او که مردی سالم و قوی بنیه و شوخ بود بعد از آزادی اش مریض و لاغر و بی حال شد و هیچوقت بحال اولش برنگشت. او را خلع لباس و عمامه کرده و اجازه رفتن به مسجد را از او سلب کردند. همچنین تنها منبع درآمد خانواده را هم که دفتر ثبت ازدواج و طلاق بود از او گرفتند. پدرم ناچار یک دکان کوچولو میوه و خوار و بار فروشی

راه انداخت. اما چون به این نوع کار عادت نداشت و از آنجا که وضع جسمی اش رو به وخامت می رفت، کارش در این دکان هیچوقت نگرفت. من و پسر عموم و گاهی مادرم در دکان کار می کردیم. بعد از ظهرها بعد از مدرسه چند ساعتی من آنجا می ماندم و کار می کردم. وقتی پدرم بود خوب بود. من بیشتر کارهای جمع و جور کردن و نظافت را انجام می دادم و سر و کله زدن با مشتری به عهده پدرم بود. تنها در دکان کار کردن را اصلاً دوست نداشتم. بعضی از مشتریها پررو بودند و حرفهای می زدند که من خجالت می کشیدم، بعضیها دروغ می گفتند و سرم کلاه می گذاشتند. معمولاً بهم بر می خورد اما هیچوقت به کسی نمی گفتم. نمی خواستم پدرم فکر کند که من عرضه انجام اینکار را ندارم.

دیگر از شور و هیجان دوران انقلاب چیزی نمانده بود. سرکوب شدید و اعدامهای بیشمار فضای رعب و وحشت ایجاد کرده بود. نمی شد به کسی اعتماد کرد. امکان فعالیت سیاسی تقریباً صفر بود و هر حرکتی زیر نظر سپاه پاسداران که در مناطق مرکزی شهر دایر شده بود، قرار داشت. از همه بدتر امکان ارتباط گیری نبود. کسی حاضر نبود در آن شرایط بگیرد و بسند، امنیتش را به خطر بیناندازد و با دختر بچه چهارده ساله ای مثل من که بیشتر در رویا زندگی می کرد و میخواست کارهای بزرگ بکند و شهر را بهم بریزد و تصور دقیقی از میزان خطری که همه را تهدید می کرد نداشت، ارتباط بگیرد و فعالیت سیاسی کند. از طرف دیگر زندگی در شهر کوچکی مانند پناه سرپا قید و بند بود. هر بار که از خانه خارج می شدم ناچار بودم چند بازجویی پس بدهم. از پسر عمو، پسر خاله، پسر عمه و پسر دانی گرفته تا همسایه، همگی خود را صاحب اختیار می دانستند و می پرسیدند کجا می روم؟ بیرون چکار داریم؟ چرا آن وقت روز خانه نیستیم؟ مادرم می داند من بیرون رفته ام یا نه و الی آخر.

مأموران سپاه هم کور نبودند و برای آنها هم سوال بود که چرا یک دختر جوان خارج از ساعات درسی لازم بود بیرون از خانه پیدایش شود؟

## گزارش کوتاهی از کارخانه مواد شوینده اشک در سندج

کارخانه مواد شوینده اشک دارای ۳ شعبه در شهرک صنعتی سندج، کامیاران و صلوات آباد می باشد.

ساعت کار در این کارخانه از ۸ صبح تا ۵ بعدازظهر است. سلف سرویس و هزینه غذا بعهده خود کارگران است و کارفرما خود را از وعدهای غذای روزانه کارگران

معاف کرده است. میزان دستمزد ماهانه کارگران ۳۶۰ هزار تومان است. تعداد کارگران کارخانه اشک در شهرک صنعتی شماره یک سندج ۴۵ نفر هستند. از آنجا که قراردادهای کار موقتی است، طولانی ترین سابقه کار در یک کارخانه بیش از یکسال نیست و کارفرما هر وقت بخواهد کارگران را اخراج و کارگران بیکار جدید را بکار می گمارد. در حال حاضر ۵ ماه دستمزد عقب افتاده کارگران

پرداخت نشده است و بارها دست به اعتصاب زده اند. اگر کارگران برای دریافت دستمزدهای عقب افتاده خود اعتراض کنند کارفرما براحتمی آنها را اخراج می کند و کارگران اخراجی نیز از آنجا که هیچ گونه مزایای شغلی شامل حال آنها نمی شود در نتیجه دستشان به جایی برای حق خواهی خود بند نیست.

## چهار انگشت دست یک کارگر مرغداری چین کار قطع شد

بنا بر خبرهای رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران، سه انگشت دست اشرف وفانی حسین کار با دستگاه خرد کن دان در مرغداری قطع شد. پس از این سانحه اشرف را به بیمارستان بیستون کرمانشاه منتقل کردند اما درمان مناسب در مورد وی انجام نشد و پس از عفونت یک انگشت دیگرش به تهران منتقل گردید که متأسفانه این انگشت وی نیز باید قطع شود.

این کارگر ۱۹ ساله با دستمزد ماهیانه ۲۰۰ هزار تومان و بدن بر خورداری از حق بیمه در این مرغداری کار میکند. کارفرمای این مرغداری که در جاده کامیاران کرمانشاه قرار دارد در رابطه با قطع انگشتان دست اشرف هیچ مسئولیتی بر عهده نگرفته و وی را به حال خودش رها کرده است.

اتحادیه آزاد کارگران ایران  
۳۰ بهمن ۱۳۹۰

## خزعبلات خطیب نماز جمعه

امیر نوآواز

خطیب نماز جمعه تهران: "۲۲ بهمن روز عزت مومنان و نصرت اعجاز آمیز اسلام بر کفر است!" منظور این خطیب مفت خور از کفر یعنی اعتراض مردم علیه شرایط دهشتناک تحمیل شده به آنان، یعنی تمام اعتراضاتی که مردم به زیر خط فقر رانده شده، یعنی اعتراض و ناراضیاتی میلیونی علیه تبعیض، نابرابری، بی حقوقی، اعدام، توحش اسلامی، فقر، آبارتاید

جنسی. از نظر این مفتخوران، مردمی که خواستار یک حکومت انسانی اند کفار هستند. با این حساب اکثریت عظیم مردم ایران کافرند. همین مردم معترض بیش از سه دهه است که از ابتدایی ترین زندگی انسانی محرومند و اوباشان این حکومت فاشیستی همیشه این خواست برحق توده های معترض را با سرکوب جواب داده است و انواع و اقسام پلیس، لباس شخصی، فاطی کماندوها، اوباشان وحشی را در جواب به این مطالبات به جان مردم انداخته اند. جمهوری اسلامی با

تمام معنا بود و برگشت رو به مردم تیغ کشید. خمینی دید که شوراها همه جا را گرفته اند، کارگران حقشان را می خواهند، مردم کردستان را برابری و آزادی میخواهند، در ترکمن صحرا هم شلوغ شده است و دانشجویان کوتاه نمی آیند و در نتیجه بروی انقلاب مردم شمشیر کشید. حکومتی که با مصادره انقلاب به مردم و جامعه خون پاشید. حکومتی که نخواهد به معضلات اجتماعی مردم پاسخ دهد لاجرم باید در مقابل اعتراضات و هر صدای حق طلبانه ای آنرا بخون

بکشد. اما در شرایط امروز جمهوری اسلامی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در بن بست و بحران، به اوج آشفتگی، تزلزل و استیصال رسیده و دیری نخواهد پایید که توده های میلیونی مردم، کارگران، جوانان، زنان و ۹۹ درصدیهای به زیر خط فقر رانده شده، جمهوری چپا پول گران و جانین را به زیر خواهند کشید و بر ویرانه های آن جمهوری انسانی و سوسیالیستی خود را بنا خواهند کرد.

زنده باد انقلاب انسانی  
برای حکومت انسانی

## رضا شهابی به جای مرخصی پزشکی از بیمارستان به زندان اوین انتقال یافت

بنا بر گزارشهای منتشر شده، جانین اسلامی روز ۲۵ بهمن رضا شهابی عضو هیات مدیره سنیدیکای شرکت واحد را که بنا به تشخیص تیم پزشکی بیمارستان لازم بود به مدت سه ماه در منزل استراحت مطلق کند تا آمادگی لازم برای عمل

جراحی را کسب نماید، به زندان انتقال داده و اکنون خانواده و دوستان و همبندی های رضا شهابی بخاطر خطر فلج شدن او نگران وضعیت وی هستند.

به گزارش کمیته دفاع از رضا شهابی، رضا ظهر روز سه شنبه ۱۱ بهمن جهت عمل دیسک گردن به اتاق عمل برده شد، اما بدلیل عدم آمادگی جسمانی ساعتی بعد دوباره به بخش بازگردانده شد. به گفته پزشکان رضا نیاز به حداقل سه ماه

استراحت و فیزیوتراپی روزانه و کنترل پزشکان متخصص دارد تا برای عمل جراحی آمادگی لازم را پیدا کند. اما بدنبال انجام نگرفتن عمل جراحی رضا شهابی مقامات قضایی جمهوری اسلامی، مقامات بیمارستان را تحت فشار گذاشتند که هر چه زوتر شهابی را ترخیص کنند تا به زندان برگردانده شود. رضا شهابی در حالی به زندان برده شد که از نظر جسمانی در شرایط وخیم و بسیار خطرناکی به سر میبرد و

مطابق آخرین بررسیها علاوه بر دیسک گردن، دیسک کمر نیز دارد. جمهوری اسلامی در قبال جان رضا شهابی و همه زندانیان سیاسی مسئول است. رضا شهابی باید فوراً از زندان آزاد شود و از امکانات درمانی لازم برخوردار شود.

رضا شهابی در ۲۲ خرداد ۸۹ دستگیر و اکنون نزدیک دو سال است که در زندان است. جرم رضا شهابی شرکت در اعتصابات با شکوه کارگران شرکت واحد و تلاش برای

## زندگی نامه ..

از صفحه ۵

و این سوال را به جوری بگوش عمو و پدرم و خانواده ام می رساندند و زندگی را در خانه برای من جهنم می کردند. مادرم گریه می کرد و هر کتابی که صفحه های کاهی داشت و با روزنامه جلد شده بود در بخاری می انداخت. عموم نصیحتم می کرد که مواظب باشم و همه آنها را

دچار مشکل نکنم. "آخه ما گاو پیشانی سفید هستیم". دیگر حتی حوصله درس خواندن هم نداشتم. رادیو کومله تنها مامن من شده بود و با شنیدن اخبار فعالیت های پیشمرگان کومله قند در دلم آب می شد و خواب روزی را می دیدم که به آنها ملحق شوم.

بعد از اتمام مدرسه راهنمایی در سال ۱۳۶۲، شنیدم که یک دوره

بهبیاری در دانشکده دوپست تخریبی کرمانشاه در پائیز آنسال شروع خواهد شد و کسانی که مدرک سوم راهنمایی داشتند می توانستند تقاضا کنند. این برای من بهترین موقعیت بود که بتوانم از آن شهر و دنیای کوچک و محدود آن در بروم. پدر و مادرم و همه فامیل مخالف بودند. این سنت کاملاً تازه ای بود. تا آنزمان هیچ دختری از

فامیل جای دور و تنها زندگی نکرده بود. بعلاوه آنها هم می دانستند دلیل اصلی من برای رفتن واقعا بهیار شدن نبود. حتی خانم و کیلی دیر ادبیاتم هم مخالف بود. بنظر او من می بایست کمی بلند پرواز تر باشم و آینده ای بهتر از بهیاری برای خودم طرح ریزی کنم. اما من تصمیمم را گرفته بودم و پدرم ناچار موافقت کرد. "دیگر ۱۵

# مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!